

عقیم سازی سناریوی آمریکا یا عقب نشینی از روی ناگزیری؟

مناقشه اتمی جمهوری اسلامی با آمریکا و اتحادیه اروپا، به پایان یک دوره خود نزدیک می‌شود. هر چند دولت آمریکا و اتحادیه اروپا هنوز نتوانسته‌اند جمهوری اسلامی را از غنی سازی اورانیوم بازدارند، اما روند این مناقشه، پیوسته به زیان جمهوری اسلامی رقم خورده است. دولت آمریکا بعنوان مدعی و مخالف اصلی برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی، مدام بر فشارهای سیاسی و اقتصادی خود علیه رژیم افزوده است و تشدید اینگونه فشارها را، گام به گام، پیش برده است. در پروسه این مناقشه، دولت آمریکا توانسته است آن دسته از دولت‌های اروپائی و اعضای شورای امنیت را که در آغاز، با صدور قطعنامه و تحریم جمهوری اسلامی، روی موافقت نشان نمی‌دادند، به تبعیت از سیاست‌های خود بکشاند و با آنان را با خود همراه سازد. کشاندن پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل، پیشبرد رسمی سیاست تحریم از طریق قطعنامه‌های ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ که در دسامبر ۲۰۰۶ و مارس ۲۰۰۷ به تصویب رسید و بالاخره تشدید و گسترش تحریم‌ها از طریق قطعنامه ۱۸۰۳ که در ژانویه ۲۰۰۸ از تصویب شورای امنیت گذشت و از ۱۵ کشور عضو دائمی شورای امنیت به جز اندونزی که به آن رأی ممتنع داد، بقیه به آن رأی مثبت دادند، تماماً بیان‌گر همین واقعیت می‌باشد.

در قطعنامه سوم شورای امنیت یعنی قطعنامه شماره ۱۸۰۳، سیاست‌های تنبیهی رژیم جمهوری اسلامی، بیش از پیش تشدید شده و از کشورهای عضو خواسته شده است که محدودیت‌های بیشتری را در مورد مسافرت‌ها و معاملات خارجی افراد و مؤسسات وابسته به جمهوری اسلامی، به اجرا بگذارند. قطعنامه سوم شورای امنیت، به دولت‌ها اجازه می‌دهد، محموله‌های هوائی و دریائی به مقصد ایران و بالعکس را مورد بازرسی قرار دهند.

جمهوری اسلامی چنین تصور می‌کرد که با بی‌اعتنائی به این قطعنامه و مفاد آن، می‌تواند گریبان خود را خلاص کند و به بازی در امتداد روال گذشته ادامه دهد. احمدی نژاد در واکنش به صدور این قطعنامه، با یک برخورد سبک سرانه گفت؛ برخورد ما نسبت به این قطعنامه، مانند قطعنامه‌های پیشین است. نمایندگان مجلس، تلویحاً تهدید کردند که ممکن است جمهوری اسلامی همکاری خود را با اژانس اتمی قطع کند. وقتی که خاویر سولانا، مسئول سیاست خارجی

لاپوشانی قتل‌های سریالی زنان

روز دهم تیرماه، خبر قتل هفت زن در برخی از رسانه‌های حکومت اسلامی انتشار یافت. وب سایت ایران اکونومیست در گزارشی تحت عنوان "شکارچی شبهای کرج هنوز آزاد است"، اطلاعاتی راجع به هفت زن که از بهمن سال گذشته به قتل رسیده و اجسادشان در مناطق مختلف کرج رها شده است، منتشر ساخت. بنا بر این گزارش، از بهمن سال گذشته تا کنون جسد هفت زن در مناطق مختلف کرج پیدا شده است که همگی به شیوه‌ی مشابهی به قتل رسیده‌اند. به گفته‌ی فرمانده نیروی انتظامی تهران، قربانیان با فرو کردن دستمالی در دهانشان، یا بستن روسری به دور گردن‌شان خفه شده‌اند. شواهد نشان می‌دهد که زنان در نقطه‌ی دیگری به قتل رسیده‌اند و سپس اجسادشان در جاده کمالشهر، خیابان کمالشهر، جاده هشتگرد، حوالی فرودگاه پیام و محله حصار کرج رها شده است.

اگرچه از پیداشدن اولین جسد حدود شش ماه می‌گذرد اما نیروی انتظامی هنوز اطلاعاتی در رابطه با قربانیان و عامل یا عاملان این جنایت منتشر نکرده است. خبرنگارانی که برای کسب اطلاعات بیشتر با نیروی انتظامی تماس گرفته‌اند، پاسخی دریافت نکرده‌اند. تنها گفته شده است که مقتولان اکثراً ظاهر مناسبی نداشته‌اند و در ساعات اولیه صبح با سوار شدن به خودروی مسافربر شخصی و فاقد مجوز برای فعالیت، پس

در صفحه ۳

بازجویان "مالیخولیایی" جمهوری اسلامی

علی فلاحیان وزیر اطلاعات دولت رفسنجانی و از مقامات کنونی جمهوری اسلامی، اخیراً ضمن دفاع از جنایتکار معروف وزارت اطلاعات، سعید امامی، از ماهیت بازجویی در وزارت اطلاعات پرده برداشت و گفت: کار بازجویی توی اطلاعات معمولاً مالیخولیا پرور هم هست*. فلاحیان البته راز پوشیده‌ای را بر ملا نکرد. ساهاست که توده‌های وسیع مردم ایران می‌دانند که جاسوسی، شکنجه و کشتار، حرفه اصلی وزارت اطلاعات است و بازجویان وزارت اطلاعات حیواناتی هستند که از شکنجه، زجرکش کردن شکار خود و کشتار انسان لذت می‌برند. اما نکته قابل توجه در گفته‌های وزیر اطلاعات پیشین رژیم اعتراف آشکار نه فقط به

مبارزات کارگران مصر برای زندگی بهتر

جنبش کارگری مصر در سال‌های اخیر، دوران پر تحرکی را پشت سر گذاشته است. نگاهی گذرا به مبارزات طبقه کارگر در این سالها، نشانگر اعتلاء رشد یابنده جنبش کارگران این کشور است. مصر، یکی از پر قدرت ترین متحدین آمریکا در خاورمیانه است که، پس از اسرائیل، بیشترین سهم کمک‌های مالی و تسلیحاتی دولت آمریکا به آن اختصاص دارد. در برابر این کمک‌ها، رژیم سرکوبگر مصر وظیفه تامین امنیت مرزهای غربی و جنوبی اسرائیل و کانال سوئز، گلوگاه صدور نفت به تمام جهان، را به عهده دارد.

پایان جنگ خلیج در اوایل سالهای ۱۹۹۰ و تبعات وسیع آن در منطقه خاورمیانه، فرصت مناسبی را برای کاربست همه جانبه سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تحت عنوان "تعدیل ساختاری" در اختیار رژیم حسنی مبارک قرار داد. هدف از اجرای این سیاست‌ها تسهیل و گسترش صدور سرمایه‌های بین المللی به مصر بود. به این منظور دولت دست به خصوصی سازی‌های وسیع زده و همزمان حقوق کارگران را مورد یورش قرار داد. دهها هزار کارگر با وعده بازنستسگی پیش از موعد و تهدید به اخراج، وادار به ترک صنایع دولتی و انتقال به مراکز تولیدی شدند که اینک باید به سرمایه‌های خصوصی واگذار می‌شد. در طول

در صفحه ۴

پاسخ به سئوالات ۸

شکنجه‌های مرگبار در دستگاه امنیتی- پلیسی جمهوری اسلامی و سادیسیم ذاتی در بازجویان وزارت اطلاعات، بلکه در عین حال پیامی است که در اوضاع سیاسی کنونی در دفاع وی از سعید امامی نهفته است.

فلاحیان که ظاهراً هدف‌اش افشاء جناح رقیب است، در مورد نحوه بازجویی از سعید امامی که مدیر کل و معاون اطلاعات خارجی وزارت اطلاعات رژیم در دوران ری شهری و خود فلاحیان بود، می‌گوید: اینها [تیم بازجویی منتسب به خاتمی] آمدند یک سری آدم‌هایی را که مالیخولیایی بودند برای بازجویی از سعید امامی برگزیدند. این دیوانه‌ها، بچه‌های خوب

در صفحه ۵

عقیم سازی سناریوی آمریکا یا عقب نشینی از روی ناگزیری؟

اتحادیه اروپا در ۲۵ خرداد (۱۴ ژوئن) وارد تهران شد و بسته پیشنهادی اتحادیه اروپا را تحویل جمهوری اسلامی داد و اظهار امیدواری نمود که هر چه زودتر به آن پاسخ داده و مذاکره آغاز شود، هر چند صداهایی در موافقت با پاسخ فوری به بسته پیشنهادی و آغاز هر چه زودتر مذاکره، از درون حکومت شنیده شد، اما پاسخ رسمی داده نشد. حتی زمانی که از قول منوچهر متکی وزیر خارجه، خبری انتشار یافت مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی آماده مذاکره پیرامون بسته پیشنهادی ست، وزارت خارجه با انتشار فوری بیانیه‌ای، این خبر را اشتباه خواند و آن را تکذیب کرد. در هر حال پاسخ جمهوری اسلامی، باز هم کم محلی و بی‌اعتنایی بود. لاریجانی، رئیس مجلس ارتجاع که سابقه نمایندگی خامنه‌ای در "شورای امنیت ملی" را هم دارد، بسته پیشنهادی را "بی‌خاصیت" و حتی "سراب" خواند.

به دنبال آن، وزرای کشاورزی و شیلات ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا، در نشست مورخ ۲۳ ژوئن (سوم تیر) در لوکزامبورگ، جهت تشدید فشار بر جمهوری اسلامی و ادار ساختن آن به قبول بسته پیشنهادی، طرح جدیدی را در راستای تشدید و گسترش دامنه تحریم‌ها، تصویب کرد. مطابق این طرح، فعالیت شعب بانک ملی در اروپا منع، و کلیه دارایی‌های آن مسدود گردید. چهار روز پس از آن، وزرای خارجه هشت کشور بزرگ صنعتی جهان نیز در بیانیه پایانی اجلاس دو روزه خود، بر سیاست "تشدید فشار و مذاکره" تأکید نمودند و خواستار پایان فعالیت‌های جمهوری اسلامی در زمینه غنی سازی اورانیوم و همکاری آن با آژانس بین‌المللی اتمی شدند.

در برابر این اقدامات، برخی از مقامات حکومتی واکنش‌های تندی از خود نشان دادند. سخنگوی وزارت خارجه، اقدامات اتحادیه اروپا را "تقیح" کرد و آن را "مغرضانه" خواند. چنین ادعا شد که تحریم‌ها، تأثیری بر ادامه سیاست‌های جمهوری اسلامی نخواهد داشت و صرفاً باعث راسخ‌تر شدن عزم جمهوری اسلامی برای ادامه این سیاست‌ها می‌شود. اما آنچه که در ظاهر بیان می‌شد، به معنای آنچه که در باطن می‌گذشت نبود. عجالتاً امکان بازی در شکاف‌ها و اختلافات میان آمریکا و کشورهای اروپایی وجود نداشت و تشدید و گسترش تحریم‌ها، اثرات خود را اندک‌اندک نشان می‌داد.

همزمان با این تحولات سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک که برآیند آن چیز دیگری جز تضعیف موقعیت جمهوری اسلامی و عقب نشینی آن در مناقشه هسته‌ای نیست، حجم بالایی از نزاع و مجادله و دعای لفظی پیرامون جنگ، حمله نظامی به مراکز هسته‌ای و نحوه مقابله با آن به راه افتاد که در این زمینه نیز مستقل از امکان واقعی بروز جنگ در شرایط کنونی و اعتبار دعای طرفین، تأثیر و نتایج این مجادلات، در اساس در راستای همان نتایج تحولات سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک و مکمل آن است.

با مانور نیروهای هوایی اسرائیل در دوم تیر ماه در شرق مدیترانه، بار دیگر بحث احتمال حمله هوایی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی در مقیاس بین‌المللی به راه افتاد. شائول موفاز معاون نخست وزیر اسرائیل گفت، بلند پروازی‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی را نمی‌توان با تحریم مهار کرد. وی گفت، حمله به تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی "اجتناب ناپذیر" است. اگر چه دولت اسرائیل نسبت به این اظهار نظرها، واکنش منفی نشان داد، اما این مسئله مانع از واکنش تند سران جمهوری اسلامی نشد. رفسنجانی گفت اسرائیل کوچک‌تر از آن است که دست به چنین کاری بزند و واکنش ایران در برابر آن، بسیار شدیدتر و جدی‌تر خواهد بود. لاریجانی گفت جمهوری اسلامی آمادگی کامل دارد تا با هر اقدام دشمنانش مقابله کند. اما این‌ها، حمله نظامی را جدی نمی‌گرفتند. مهم‌ترین واکنش، متعلق به سرلشکر جعفری، فرمانده سپاه پاسداران بود که گفت احتمال حمله نظامی را باید جدی گرفت و چنین مطرح نمود که در واکنش به حمله نظامی، جمهوری اسلامی نیز از توان‌مندی‌هایی که در خارج از ایران برای ضربه زدن بر اسرائیل دارد، از قابلیت‌ها و توان موشکی سپاه پاسداران که اسرائیل در برابر آن آسیب پذیر است، از طریق ضربات مهلکی که جهان تشیع و مسلمانان انقلابی در جنوب لبنان و در منطقه به آنان وارد خواهند ساخت و بالاخره از طریق اعمال کنترل بر خلیج فارس و تنگه هرمز که شاهراه خروج انرژی است، به حمله نظامی واکنش نشان خواهد داد. سخنان فرمانده سپاه، بلافاصله واکنش برخی از مقامات آمریکایی را در پی داشت. کوین کاسگریف فرمانده ناوگان پنجم آمریکا در خلیج فارس، در یک کنفرانس خبری گفت: جمهوری اسلامی نمی‌تواند و اجازه نخواهد یافت تنگه هرمز را ببندد. نام برده چنین اضافه کرد که آبراه تنگه هرمز را جامعه بین‌المللی محافظت خواهد کرد و هر اقدام جمهوری اسلامی ایران، مقابله با آمریکا خواهد بود بلکه رودروئی با جامعه بین‌المللی است.

رجزخوانی ارتجاع امپریالیستی، ارتجاع صهیونیستی و ارتجاع اسلامی ادامه داشت. این رجزخوانی‌ها و مجادلات اما نمی‌توانست تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند بویژه آنکه، اجرائی شدن تحریم‌های جدید، جمهوری اسلامی را در وضعیت دشوارتری قرار داده بود و چشم‌انداز گسترش این تحریم‌ها، مطرح شدن عدم خرید نفت از جمهوری اسلامی و عدم فروش بنزین به آن، آینده بسیار وخیم‌تری را به لحاظ اقتصادی و سیاسی برای جمهوری اسلامی رقم می‌زد. چنین است که به رغم همه جار و جنجال‌ها و بی‌اعتنایی‌های ظاهری، از آنجا که تهدیدها و تحریم‌ها در عمق اثر گذاشته است، مصلحت‌اندیشان وارد گود می‌شوند. اندک‌اندک، این فکر، آشکارتر از گذشته به روزنامه‌ها کشیده می‌شود که "رهبر" با موضع احمدی نژاد در مورد مسائل اخیر و بی‌اعتنایی نسبت به بسته پیشنهادی، چندان هم موافقت ندارد. احمدی نژاد خاموش است و ناگهان علی‌اکبر ولایتی مشاور "رهبر" در امور بین‌المللی "مصلحت" نظام را مشخص می‌کند و می‌گوید: "آنهايي که خلاف مصالح ما عمل می‌کنند، می‌خواهند ما مذاکره را نپذیریم، اما مصلحت ما در این است که

بپذیریم!"

چنین است که بسته پیشنهادی "با نگاه سازنده" مورد بررسی قرار می‌گیرد! و این نظریه در میان حکومت‌گران بیش از پیش پررنگ می‌شود که چون آمریکا منتظر بهانه است که بگوید مذاکره با ایران فایده‌ای ندارد، پس باید این بهانه را از آمریکا گرفت. حکومتی یک به یک عقب‌نشینی ارتجاع اسلامی در برابر ارتجاع امپریالیستی را فرموله می‌کنند. سایت تابناک وابسته به محسن رضانی می‌نویسد: "از آنجا که ارائه بسته پیشنهادی، با پیش‌بینی رد آن از سوی جمهوری اسلامی صورت گرفته است و غرب برای ایجاد اجماع علیه ایران و القاء به افکار عمومی که جمهوری اسلامی بنای توافق با نظام بین‌المللی را ندارد، پس جمهوری اسلامی باید بسته پیشنهادی را بپذیرد و بدین وسیله غرب را غافلگیر و سناریوی آمریکا را نیز عقیم سازد. به‌دنبال این بحث‌هاست که ادعاهای تند و تیز، اما توخالی سران رژیم، یک‌سره دود می‌شوند و به هوا می‌روند و "شورای امنیت ملی" جمهوری اسلامی نیز در بیانیه‌ای مورخ ۱۴ تیر، ضمن تشکر از تلاش‌های خاویز سولانا، توافق جمهوری اسلامی را برای مذاکره در اواخر همین ماه، اعلام می‌کند.

از آنجا که بسته پیشنهادی و آغاز مذاکره، اساساً بر تعلیق غنی‌سازی استوار است، پذیرش مذاکره، معنای دیگری جز آمادگی جمهوری اسلامی برای عقب‌نشینی بیشتر و تعلیق غنی‌سازی ندارد ولو آنکه تعلیق، با تفسیرها و توجیهات جدیدی همراه باشد.

در زمان صدور قطعنامه دوم تحریم، جمهوری اسلامی "توقف گرم" را پذیرفت. "توقف گرم" یعنی آنکه فعالیت سانتریفوژها ادامه می‌یابد، دستگاه خاموش نمی‌شود، اما غنی‌سازی اورانیوم، متوقف می‌گردد. این تصمیم در آن مقطع، برخاسته از شرایط وقت و برآیند توازن میان طرف‌های درگیر و بیان‌گر توافقی موقت بود. اکنون اما، با توجه به تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی و گسترش تحریم‌ها و با توجه به پیشروی آمریکا و اتحادیه اروپا در موضوع مورد مناقشه، جمهوری اسلامی باز هم باید عقب‌تر بنشیند، به تعلیق غنی‌سازی ولو مدت‌دار تن در دهد.

هر چند که در پایان این ماجرا، غلام حسین الهام سخنگوی دولت چنین اعلام کرد که تغییری در مواضع جمهوری اسلامی در ارتباط با موضوع هسته‌ای ایجاد نشده است، اما هر کس این واقعیت را مشاهده می‌کند که سیاست دولت در مورد مناقشه هسته‌ای به پایان یک دوره خود نزدیک شده است. جمهوری اسلامی اگر نخواهد با تحریم‌های اقتصادی، تهدیدهای دائم نظامی و فشارهای سیاسی بیشتر و جدی‌تری روبرو شود، دیگر نمی‌تواند عیناً مانند گذشته رفتار کند و از همین جاست که به ناگزیر، راه عقب‌نشینی را برگزیده است. این عقب‌نشینی، ولو آنکه غافل‌گیری غرب و عقیم‌گذاری سناریوی آمریکا هم نام‌گذاری شود، اما یک عقب‌نشینی است.

نکته اما این است که، نه پایان یک دوره از سیاست‌های جمهوری اسلامی در مناقشه ی هسته‌ای و نه عقب‌نشینی آن، به معنای پایان اختلاف و نزاع نخواهد بود. کشمکش میان ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع اسلامی، ادامه خواهد یافت.

لایوشانی قتل‌های سریالی زنان

خلاصه ای از اطلاعاتی‌های سازمان

از طی قسمتی از مسیر دچار این حادثه شده‌اند. از این رو وی به زنان توصیه کرده است که در ساعات اولیه صبح و یا در ساعات پایانی شب در خیابان‌های خلوت تردد نکنند و برای تردد از تاکسی استفاده کنند.

نیروی انتظامی در رابطه با عاملان قتل‌ها سکوت می‌کند و از دادن اطلاعات به خبرنگاران امتناع می‌نماید با این توجیه که هنوز تحقیقات به نتیجه نرسیده است. اما پیشاپیش زنان قربانی را مقصر اعلام می‌کند که "ظاهر مناسبی" نداشته‌اند و سوار خودروی مسافربر شخصی و فاقد مجوز شده‌اند. این نیز معمایی است که اگر قاتل یا قاتلان هنوز شناسایی نشده‌اند نیروی انتظامی از کجا می‌داند که زنان مقتول سوار خودروی مسافربر شخصی و فاقد مجوز شده و به این سبب به قتل رسیده‌اند.

سکوت و بی‌تفاوتی نیروی انتظامی در پیگیری و شناسایی عاملان این قتل‌ها و نحوه اظهار نظر فرمانده این نیرو در باره‌ی زنان قربانی، این ظن را تقویت می‌کند که قتل این هفت زن، مورد دیگری از قتل‌های سریالی زنان توسط خودی‌ها، یعنی عناصر حزب الهی است که قتل زنان را نوعی خدمت به خدا می‌دانند، مشابه مواردی که پیش از این در کرمان و مشهد اتفاق افتاده است. این درحالی است که دستگاه امنیتی و نیروهای سرکوبگر برای شناسایی و دستگیری فعالان جنبش‌های اجتماعی به سرعت برق عمل می‌کنند. اعمال فشار و دستگیری مخالفان رژیم در دستور کار دستگاه‌های سرکوب قرار می‌گیرد، برچسب‌های از پیش آماده مختلف به آنان الصاق می‌شود و به اتهام جاسوسی برای سرویس‌های اطلاعاتی خارجی، و محاربه با خدا بلافاصله به زندان می‌افتند. اما این دستگاه عظیم پلیسی و جاسوسی ادعا می‌کند که پس از گذشت شش ماه از نخستین مورد قتل زنجیره‌ای زنان در کرج و با وجود آن که جانی یا جنایتکاران تا کنون هفت زن را به قتل رسانده‌اند، سرنخی از آنان ندارد.

قتل‌های زنجیره‌ای زنان نتیجه‌ی مستقیم سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی حکومت علیه زنان است. حکومت اسلامی نزدیک به سه دهه است که اعمال خشونت علیه زنان و سرکوب سیستماتیک آنان را در دستور کار قرار داده است. قوانین، آموزش، رسانه‌های دولتی و اخلاق ریاکارانه‌ی مذهبی همه دست به دست هم داده‌اند تا این وظیفه را به انجام برسانند. قوانین و فرهنگی که حکومت اسلامی مروج آن است، مردان را تشجیع می‌کنند که زنان را سرکوب کنند، مورد آزار و اذیت قرار دهند و حتی به قتل برسانند. در درون خانواده، زن می‌باید مطیع مرد باشد در غیر اینصورت خشونت جسمی و روانی در انتظار اوست و قانون و اخلاق حاکم نیز حامی مرد است. مرد حتی طبق قانون مجازات اسلامی مجاز است در صورتی که همسر یا دخترش خطایی مرتکب شدند، آن‌ها را به قتل

برساند بدون اینکه مجازاتی در انتظارش باشد. به گفته‌ی دکتر علی نجفی توانا، جرم‌شناس و از استادان حقوق جزا، طبق آخرین بررسی‌های صورت گرفته بیش از ۲۰ درصد قتل‌های روی داده در کشور در رابطه با مسائل ناموسی است که بیشترین درصد کل قتل‌ها را شامل می‌شود. در میان قتل‌های ناموسی نیز همسرکشی نسبت به سایر انواع قتل، درصد بیشتری از آمارها را به خود اختصاص داده است. چه بسیار زنان و دخترانی که از این شرایط جهنمی می‌گریزند، اما در بیرون خانه، چیزی جز خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی و مردانی که زن را ابزاری برای برآوردن نیازهای جنسی‌شان قلمداد می‌کنند، در انتظارشان نیست.

در جامعه، قوانین و نهادهای اجرایی آن، بیشترین خشونت را بر زن روا می‌دارند. زنان به کوچکترین بهانه‌ای مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند و تحقیر می‌شوند. دولت خود بزرگترین مبلغ و اعمال‌کننده‌ی خشونت علیه زنان است و اعمال خشونت بر زنان را سازمان داده و تبلیغ می‌کند.

بروز پدیده‌ی تن‌فروشی و نحوه‌ی برخورد حکومت اسلامی به زنان تن‌فروش نمونه‌ی بارز تحقیر زنان و اعمال خشونت به زنان نگون‌بختی است که تن‌شان را می‌فروشند تا شکم خود و خانواده‌شان را سیر کنند. فقر، و اختناق فرهنگی که بر جامعه حاکم است و مدام گسترش می‌یابد زنان و دختران را به سوی تن‌فروشی سوق می‌دهد. تحقیقی که به تازگی در این زمینه در تهران انجام شده و در همایش "اسلام و آسیب‌های اجتماعی" ارائه شد، حاکی از آن است که سن روی آوری به تن‌فروشی از سی سال به پانزده سال رسیده است. رسول زاده استاد دانشگاه، با استناد به این تحقیق، به تغییراتی که در روند روسپیگری ایجاد شده، اشاره کرده و می‌گوید: "در دهه ۶۰ و ۷۰ سن روسپیگری بالای ۳۰ سال بود، اما اکنون سن روسپیگری از ۱۵ سال به بالا رسیده است." به گفته‌ی او "تا پیش از این، پدیده روسپیگری بیشتر در مجردها بروز می‌کرد اما تحقیقات نشان داده که اکنون روسپیگری در متاهل‌ها بیشتر شده و با رشد سریعی هم مواجه است." رسول زاده در رابطه با ویژگی‌های تن‌فروشی می‌گوید: "گرچه این پدیده قبلاً در افراد با تحصیلات کمتر از دیپلم دیده می‌شد، اما اکنون این پدیده در افراد تحصیل کرده هم دیده می‌شود. بر اساس همین تحقیق ۱۱ درصد روسپیان شهر تهران با اطلاع همسرانشان دست به روسپیگری می‌زنند."

فرمانده‌ی نیروی انتظامی با سخنانی که درباره‌ی نحوه‌ی پوشش زنان مقتول اظهار کرد، می‌خواهد این مساله را القاء کند که زنان مقتول، تن‌فروش بوده‌اند. اما چه کسی جز نظام سرمایه‌داری و حکومت مذهبی مسبب روی آوری گسترده‌ی زنان

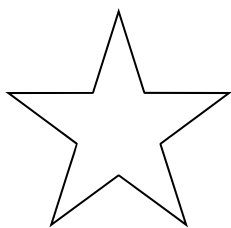
در تاریخ ۱۲ تیر ۸۷، سازمان اطلاعاتی‌ای با عنوان " اقدامات پلیسی و سرکوبگرانه علیه کارگران ایران خودرو را محکوم می‌کنیم!" انتشار داد. در این اطلاعیه از جمله چنین آمده است: اعتصاب کارگران ایران خودرو که از روز دهم تیرماه، با خودداری از حضور در غذا خوری شرکت و سردادن شعارهای "زندگی شایسته حق مسلم ماست"، و "اضافه کاری اجباری لغو باید گردد" آغاز شد، همچنان ادامه دارد.

اقدام اعتراضی کارگران که توسط کارگران شیفت صبح از سالن مونتاژ آغاز شده بود، با پیوستن کارگران شیفت عصر و کارگران شبکار، به سایر بخش‌های کارخانه گسترش یافت. علی‌رغم اقدامات ضد کارگری مدیریت و تهدید کارگران توسط نیروهای انتظامی و حراست، اما کارگران به اعتصاب و اعتراض خود ادامه داده‌اند.

اطلاعیه سپس با اشاره به اضافه کاری اجباری روزهای جمعه، قراردادی بودن اکثر کارگران و فشار و سختی کار در کارخانه ایران خودرو، به مطالبات کارگران پرداخته و نوشته است که کارگران خواهان لغو اضافه کاری اجباری، رسمی شدن کارگران قراردادی، کاهش فشار و سختی کار از طریق استخدام نیروهای جدید، افزایش دستمزد و افزایش حق بهره‌وری می‌باشند و در ادامه اطلاعیه چنین آمده است:

مدیریت شرکت، تاکنون نه فقط هیچیک از مطالبات کارگران را نپذیرفته است، بلکه آشکارا به اقدامات سرکوب‌گرانه متوسل شده و پیوسته کارگران را تهدید می‌کند. مدیریت کارخانه، به منظور کنترل کارگران، ده‌ها تن از نیروهای حراست و نیروهای انتظامی و همچنین افراد ناشناسی را که لباس کارپوشیده‌اند، بسیج نموده و به میان کارگران، از جمله کارگران "سالن سمنند" فرستاده است تا مقاومت و اقدام اعتراضی کارگران را در هم بشکنند. کارگران ایران خودرو، با حفظ هوشیاری و با اتحاد و هبستگی خود، قادرند این اقدام پلیسی و مذبوحانه مدیریت را خنثا سازند.

در پایان اطلاعیه، فشارها و اقدامات پلیسی و سرکوب‌گرانه علیه کارگران ایران خودرو محکوم، و از مبارزات و مطالبات کارگران حمایت شده است.



مبارزات کارگران مصر برای زندگی بهتر

چند سال، بیش از ۳۵ مجتمع بزرگ صنعتی به دست سرمایه های بین المللی افتاد و دولت، در سال ۲۰۰۴، دست به ایجاد هفت منطقه آزاد سرمایه گذاری زد. در این مناطق، کارگران با قرارداد موقت، بدون هرگونه مزایای رفاهی و در مقابل دستمزدی ناچیز، روزانه ۱۲ ساعت کار می کنند. این تغییرات ساخت و بافت طبقه کارگر را دگرگون نموده و شکل گیری یکرشته مراکز و شهرک های جدید صنعتی را، که هزاران کارگر را در خود جای داده اند، به همراه داشت.

این شرایط، زمینه ساز دور جدیدی از مبارزات کارگران برای دستیابی به حقوق خود شد که ویژگی آن، جنگ در دو جبهه موازی بود. آماج این جنگ، از یک سو مقاومت در برابر کاربست سیاست های "نئولیبرالی" از طرف دولت و از سوی دیگر، مخالفت با نقش و عملکرد مخرب و ضد کارگری "فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر" بود که در واقع نهادی دولتی است که وظیفه تبلیغ و پیشبرد سیاست های حاکم در میان کارگران را به عهده دارد. علاوه بر این، تحرک چند ساله اخیر جنبش کارگری مصر، که بر بستر یک بحران عمق یابنده اقتصادی و سیاسی جریان یافته، هر چه بیشتر نقش و اهمیت جنبش طبقه کارگر در جنبش عمومی توده های مردم علیه وضع موجود را برجسته ساخته است.

تشدید روند خصوصی سازی ها، کاهش نقش اقتصادی دولت و به تبع آن نقش اجتماعی آن را در پی داشته است. در این راستا، ضمن حذف یارانه دولتی یکرشته کالاها اساسی، سرنوشت میلیونها کارگر، در نبود هرگونه امنیت شغلی و تامین اجتماعی، به سود اندوختن سرمایه داران واگذار شد. کارگرانی که به مراکز جدید صنعتی وابسته به سرمایه های خصوصی منتقل شدند، فاقد هر گونه تشکل بودند. "فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر" هم به دلیل دفاع از سیاست های ضد کارگری دولت قادر نبود کارگرانی را که می خواستند برای بهبود شرایط کار و زندگی مبارزه کنند، به صفوف خود جذب کند. این شرایط، امر تدارک و سازماندهی مقاومت متشکل در برابر زورگویی های سرمایه داران و دولت حامی آنها را به وظیفه مبرم فعالین کارگری بدل ساخت و نقطه نوینی در روند رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران شد.

خود ویژگی نخستین نطفه های مقاومت در مقابل سرمایه داران، محدودیت خواست ها و محصور ماندن این اعتراضات در چهار دیواری کارخانه بود. در طول سال های ۱۹۹۰، اعتراضات کارگران با افت و خیز، اما بی وقفه ادامه یافت. نقطه اوج نخستین موج اعتراضات کارگری، تحصن کارگران سازنده پشم شیشه در دفتر مرکزی کارخانه آنورا بود که نزدیک به ۸ ماه به طول کشید و سرانجام روز بیستم نوامبر سال ۲۰۰۴ با پیروزی خاتمه یافت.

امواج اعتراضات کوچک و محدود کارگران مصر در آخرین روزهای سال ۲۰۰۶ نقطه عطف نوینی را پشت سر گذاشت که تأثیری همه جانبه و ژرف بر جنبش کارگری این کشور بر جای گذاشت. در روز چهارم ماه دسامبر، بیش

از ۲۴ هزار کارگر کارخانه "بافندگی مصر" در غزل المحله، پس از مدت ها گفتگوی بی نتیجه با نمایندگان کارفرما و اتلاف وقت پشت میزهای مذاکره، با خواست پرداخت سود سهام عقب افتاده خود، دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. در طول این اعتصاب، که پس از سه روز با پیروزی خاتمه یافت، کارگران به خیابانها آمده و دست به تجمع و راه پیمایی زدند. مبارزه کارگران غزل المحله اما به اینجا ختم نشد. پس از شکست سرمایه داران، نوبت به عوامل ریز و درشت آنان در جنبش کارگری رسید. در نخستین ماههای سال ۲۰۰۷، طی یک اقدام متشکل، بیش از ۵ هزار کارگر این کارخانه، کارت های عضویت خود در "فدراسیون عمومی اتحادیه های کارگران نساجی" را، که با اقدامات اعتراضی کارگران مخالفت نموده بود، پاره کرده و علنا از ضرورت تشکیل سازمان های مستقل کارگری صحبت به میان آوردند. رفته، رفته، و برغم ممنوعیت هر گونه تشکل و اعتراض دسته جمعی، وظیفه تدارک و سازماندهی اعتراضات کارگری به عهده "کمیته های اعتصاب" واگذار شد. نتیجه آن، برپایی چند اعتصاب وسیع در سال ۲۰۰۷ بود. در حالی که کارگران در طول سال ۲۰۰۶ در بیش از ۲۲۰ مورد دست به اعتصاب زده بودند، این تعداد در سال ۲۰۰۷ به ۵۸۰ مورد رسید که بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار کارگر در آنها شرکت داشتند. این آمار به روشنی بیانگر این واقعیت است که این اعتصابات پراکنده و اتفاقی نبوده، بلکه زنجیره ای از رشد و اعتلاء مبارزه، آنها را به یکدیگر پیوند می دهد. زنجیره ای که در هر گام، ارتقاء آگاهی و درجه سازمانیابی کارگران را به دنبال داشته است. آرامش اوضاع در پس هراعتصاب، نه تعطیل و افت مبارزه، بلکه تنها آرامشی موقت پیش از طوفان اعتصابات بعدی بوده است.

مبارزه سه روزه بافندگان غزل المحله نقش و اهمیت به سزایی در مبارزات کارگران مصر داشته است. این اهمیت نه به دلیل تعداد اعتصابیون و یا پیروزی این اعتصاب، بلکه به دلیل کاربست شکل جدید مبارزه، یعنی اعتصاب و تعطیل تولید بود که به سرعت به دیگر بخش های جنبش کارگری مصر گسترش یافت. پیش از این، شکل غالب مبارزه تحصن در محوطه کارخانه، ضمن ادامه تولید بود. در طول چند دهه گذشته، کارگران تنها زمانی می توانستند دست به اعتراض بزنند که تولید را متوقف نسازند. اما بافندگان غزل المحله با کشاندن مبارزه از چهار دیواری کارخانه به خیابانها، نه فقط اعتصاب را به عمده ترین شکل مبارزه کارگران علیه سرمایه داران و دولت حامی آنها بدل نمودند، بلکه آن را با تظاهرات خیابانی تلفیق کردند. در مدتی کوتاه، موج وسیعی از اعتصابات، دهها هزار کارگر در سراسر مصر را به عرصه مبارزه

کشاند، جنبش کارگری گامی به جلو برداشته و کاربست سلاح اعتصاب، خود ویژگی نوین روند رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران شد. اهمیت اعتصاب بافندگان غزل المحله به مثابه نقطه عطف این روند، در همین واقعیت نهفته است. اعتصاب بافندگان غزل المحله، قدرت متحد کارگران علیه سرمایه داران را به نمایش گذاشت و به رشد آگاهی و ارتقاء روحیه مبارزه جوئی عموم کارگران یاری رساند. تولید متوقف شد و میلیونها دلار از سود سرمایه داران کاهش یافت. از این پس بود که هزاران کارگر در دهها مرکز تولیدی، راه مبارزه مستقیم با سرمایه داران، از طریق اعتصاب را برای تحقق اهداف خود برگزیدند.

از اوایل سال جاری و در پی افزایش جهش وارههای کالاها ضروری زندگی، بهویژه نان و دیگر مواد غذایی، نارضایتی عمومی از وضع موجود سراسر مصر را در بر گرفت. توده های زحمتکش با برپایی تجمعات اعتراضی، خواهان بهبود شرایط زندگی خود شدند. برپایی همزمان یکرشته اعتصابات کارگری با این اعتراضات توده ای، به آنها ابعادی وسیع داد. تنها در طول ماه ژانویه، کارگران دست به برپایی ۲۷ اعتصاب وسیع زده و تظاهرات بافندگان غزل المحله در اعتراض به افزایش بهای نان، در اواسط ماه فوریه، به درگیری با مأموران پلیس ضد شورش و قتل هفت تن از تظاهر کنندگان منجر شد. نقطه اوج این مبارزات، اعتصاب عمومی روز ششم آوریل امسال بود. با این حرکت تمام فعالیت ها در سراسر مصر متوقف گردید. مبارزه کارگران از اعتصابات صرفا اقتصادی فراتر رفت و یکرشته خواست های سیاسی مطرح گردید. اعتصاب عمومی، نقش، وزن و اهمیت جنبش کارگری در جنبش عمومی توده ها را برجسته و آشکار ساخت. این اعتصاب، به ابتکار کارگران بافنده برگزار شد و برجسته ترین مرحله مبارزه، در زنجیره طولانی مبارزات چند سال اخیر کارگران مصر بود.

جنبش کارگری مصر در طول نزدیک به ۳ سال، بی وقفه در حال حرکت و مبارزه بوده و این روند دستاوردهای پر ارزشی را برای نسل جدید کارگران به همراه داشته است. اعتراضاتی که در درون کارخانه و با خواست های محدود اقتصادی آغاز شد در طول چند سال، به یک جنبش اعتصابی وسیع فراوانیده است. در هر گامی که این جنبش اعتصابی به پیش برداشته، خصلت خودبخودی و پراکنده آن جای خود را به تدارک و سازماندهی نقشه مند داده و به این ترتیب راه پیوستن بخش وسیع تری از توده های کارگر و زحمتکش را به مبارزه ای متشکل تر و مستقیمتر هموار نموده است. کارگران، رفته رفته کمیته های اعتصاب و هماهنگی خود را بر پا نموده، دست به مخالفت با اتحادیه های فرمایشی وابسته به دولت زده و اشکال گوناگون مبارزه از اعتصاب، تحصن، راه پیمایی و تظاهرات تا مذاکره با نمایندگان دولت و کارفرما را با موفقیت به پیش برده اند. این کمیته ها و تشکل های موقت، به تدریج به استخوانبندی تشکیلات

بازجویان "مالیخولیایی" جمهوری اسلامی

وزارت اطلاعات را زیر اتهام بردند. و بعد عده ای از آنها را دستگیر و شکنجه کردند. **شکنجه هایی که در تاریخ ایران بی سابقه بوده است.** تا جایی که سعید امامی را زیر شکنجه کشتند. ابهت و دیوانگی آنها در اینجاست که هر کسی را از این طیف دستگیر می کنند مخیر می کردند بین دو راه، مرگ شنیع یا مرگ راحت یکی را انتخاب کنند.

آنچه که فلاحیان گفته، صریح ترین جملاتی است که تا کنون یکی از بالا ترین مقام های امنیتی رژیم در مورد وجود شکنجه و ماهیت نحوه بازجویی در جمهوری اسلامی بیان کرده است. در واقع آنچه را که تا کنون دستگاه های اطلاعاتی رژیم، به عنوان خودکشی سعید امامی انتشار داده اند، باید گفت همان انتخاب "مرگ راحت" در مقابل "مرگ شنیع" در زیر شکنجه است. به عبارت دیگر طبق نظر فلاحیان، بازجویان مالیخولیایی رژیم در یک اقدام دلسوزانه نسبت به همکار اطلاعاتی خود، به جای اینکه او را زیر شکنجه به "مرگ شنیع" بکشند، با گذاشتن ابزار خودکشی (داروی نظافت) در اختیار سعید امامی، در مورد او لطف کرده تا او خود به اختیار "مرگ راحت" را به جای "مرگ شنیع" برگزیند.

فلاحیان در ادامه سخنان خود از این نیز فراتر رفته است. او ضمن مالیخولیایی خواندن بازجویان سعید امامی، با گفتن این جمله که "کار بازجویی توی اطلاعات معمولاً مالیخولیا پرور هم هست"، ماهیت وجودی سیستم اطلاعاتی رژیم را برملا کرده است. فلاحیان که یکی از طراحان اصلی ترور مخالفان رژیم، موسوم به "قتل های زنجیری" است، و نیز به عنوان وزیر اطلاعات دولت رفسنجانی و کسی که در راس دستگاه بازجویی و شکنجه گری رژیم قرار داشته، عملاً به "مالیخولیایی" بودن خود و همه عوامل اطلاعاتی و شکنجه گران رژیم اعتراف کرده است.

اعتراف فلاحیان به وجود شکنجه های مرگبار در جمهوری اسلامی و اینکه کار بازجویی توی اطلاعات معمولاً مالیخولیا پرور است، اگرچه بازگو کننده گوشه ای از جنایات و اعمال شکنجه های بی حد و حساب رژیم است اما، برای توده های کارگر و زحمتکش جامعه، فعالان سیاسی، نویسندگان، زنان، دانشجویان و صدها هزار نفری که تا کنون توسط امثال فلاحیان و بازجویان مالیخولیایی تحت امرش، مورد شکنجه های مرگبار قرار گرفته اند، طبیعتاً حرف تازه ای نبوده و نیست.

با وجود این، اعتراف فلاحیان مبنی بر کاربرد وسیع شکنجه تا حد اقدام به مرگ شنیع زندانیان در زیر شکنجه، از جهات دیگری در خور توجه است.

نخست اینکه این اعتراف از طرف کسی صورت گرفته که خود، سال ها در راس وزارت اطلاعات بوده است. به عبارت دیگر مستقیماً فرماندهی دستگاه عریض و طویل شکنجه گری و مالیخولیایی رژیم را نیز به عهده داشته است. و ثانیاً، بیانگر این واقعیت است که، وقتی بازجویان جمهوری اسلامی، با همکاران امنیتی خود

رژیم گردید، بلکه با اقدامی ریاکارانه که مختص شخصیتش بود، هیبتی از قماش خودش را نیز به زندان اوین فرستاد تا به اصطلاح عدم وجود شکنجه در زندان ها را به او گزارش دهند.

از آن زمان تا کنون صدها زندانی سیاسی در زیر شکنجه جان باخته اند. ده ها هزار نفر تا حد مرگ شکنجه شده اند و صدها هزار نفر دیگر نیز، شکنجه و شلاق بازجویان مالیخولیایی رژیم را تا حد مرگ تجربه کرده اند.

به رغم همه این واقعیت ها، به رغم اعمال این همه شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی، اما سران رژیم و صادرکنندگان دستور این اقدام وحشیانه و ضد انسانی، از جمله خود فلاحیان، همواره منکر وجود شکنجه و شکنجه گر در زندان بوده اند. آنها نه تنها منکر شکنجه در زندان های رژیم بوده اند، بلکه از بازجویان و شکنجه گران اطلاعاتی نظام، به عنوان سربازان گمنام امام زمان، قدردانی نیز کرده اند.

اما هم اکنون که طبل رسوایی جمهوری اسلامی در همه جا به صدا درآمده است، شاهد اعتراف بالاترین مقام امنیتی نظام، مبنی بر اعمال شکنجه های مرگبار توسط بازجویان مالیخولیایی رژیم هستیم.

فلاحیان به رغم این اعتراف، اما در عوض از سعید امامی، معاون اطلاعاتی دوران وزارتش دفاع کرده است. او با دفاع آشکار خود از سعید امامی و تکرار اینکه او یکی از عناصر خوب و به درد بخور اطلاعاتی رژیم بود، در واقع چهره رسوا و جنایتکارانه خود را بیشتر برملا کرده است. دفاع فلاحیان از سعید امامی که یکی از مخوف ترین و مالیخولیایی ترین چهره های اطلاعاتی رژیم بوده که شخصاً در طراحی و اجرای ترور، شکنجه و قتل بسیاری از نویسندگان، دگراندیشان و مخالفان سیاسی رژیم آنهم در دوران وزارت خود فلاحیان دست داشته، در واقع دفاع از خود و دیگر صادر کنندگان حکم قتل مخالفان رژیم بوده است. دفاع از سعید امامی که به نوشته سایت نوسازی - از سایت های نزدیک به باند احمدی نژاد، شخصاً در قریب به ۳۰۰ عملیات علیه نویسندگان و نیروهای مخالف رژیم حضور داشته، در واقع دفاع از دستگاه شکنجه و کشتار و بازجوهای مالیخولیایی و آدم کش آن است.

البته این تنها فلاحیان نیست که به دفاع از جنایتکاری چون سعید امامی برخاسته است. این روزها حسینیان، سایت های نزدیک به احمدی نژاد و عناصری از حاکمیت از حاکمیت جزء هارترین و مالیخولیایی ترین بخش نظام هستند، به ستایش از سعید امامی برخاسته اند. در اینجاست که بیشتر روشن می گردد که گرچه ظاهراً علی فلاحیان، به بهانه دفاع از سعید امامی خواسته است سیاست خاتمی و جناح موسوم به اصلاح طلبان را افشا کند، اما او در شرایطی که جمهوری اسلامی با بحران های متعددی رو به روست و نارضایتی و اعتراضات توده ای مدام وسعت می گیرد، این پیام را به شکنجه گران وزارت اطلاعات می فرستد که اگر در شرایط خاصی برخی از شما قربانی هم شوید، جمهوری اسلامی خدمات شما را فراموش نخواهد کرد. به حرفه کثیف و ضد انسانی شکنجه گری خود ادامه دهید.

* دوشنبه ۳ تیرماه ۱۳۸۷ - سایت ایران پرس نیوز

اینگونه رفتار می کنند، یاران اطلاعاتی خود را در زیر شکنجه می کشند، به همسر سعید امامی نیز رحم نکرده و به فجیع ترین وضع او را تحت شکنجه قرار داده و حتا به شنیع ترین رفتارهای غیر اخلاقی نیز متوسل شدند، آنگاه می توان دریافت که بازجویان مالیخولیایی وزارت اطلاعات، با مخالفان سیاسی، انقلابیون و صد البته با نیروهای کمونیست، چه رفتاری داشته اند. می توان دریافت که مبارزان کمونیست و تمام انقلابیون توسط همین بازجویان مالیخولیایی رژیم، چگونه در زیر شکنجه به "مرگ شنیع" جان باخته اند. می توان فهمید که بر سر ده ها هزار زن مبارز چه آمده و در زیر بازجویی بازجویان رژیم، به چه سرنوشتی دچار شده اند. می توان روزهای مقاومت اسطوره های زندان را درک کرد که چگونه، بازجویان و شکنجه گران رژیم را به نهایت درماندگی رساندند. و نیز می توان اوج دیوانگی و رفتار مالیخولیایی بازجویان اطلاعاتی رژیم را در مواجهه با لحظه های مقاومت هزاران زندانی جان باخته آشکارا به تصویر کشید.

آنچه را که علی فلاحیان، در مورد شکنجه و بازجویان رژیم اعتراف کرده، اگرچه گوشه ای از واقعیت مرگبار شکنجه در درون زندان های رژیم است، اما بیان همین اندازه از جنون و رفتار مالیخولیایی بازجویان وزارت اطلاعات، پیش از همه، خود فلاحیان و تمام رهبران جمهوری اسلامی را نیز در بر می گیرد. مرتجعینی که با صدور فتوای شکنجه، جنون و افکار مالیخولیایی خود را به همه عوامل ریز و درشت رژیم، از جمله بازجویان انتقال دادند. آنچه را که فلاحیان به آن اعتراف کرده، نباید جدای از ماهیت ضد انسانی نظام دانست. اعتراف وزیر اطلاعات اسبق رژیم، ریشه در بنیان جمهوری اسلامی دارد که از ابتدا، با افکار و اعمال ارتجاعی و مالیخولیایی خمینی و دارو دسته اش شکل گرفته است. رژیمی که از همان آغاز شکل گیری، حاکمیت خود را بر مبنای ترور و شکنجه ی مخالفان سیاسی بنیان گذاشت.

اعدام، شکنجه و ترور از جمله ابزارهایی بوده اند که از فردای استقرار جمهوری اسلامی تا به امروز، به طور مستمر توسط عوامل اطلاعاتی، بازجویان و شکنجه گران مالیخولیایی رژیم اعمال شده است. آنچه را که خمینی به تاسی از فقه اسلامی و به نام "تعزیر" حکم اجرائش را برای بازجویان و شکنجه گران رژیمش صادر کرد، در واقع یکی از وحشیانه ترین شکنجه هایی بوده که تا کنون در زندان های جمهوری اسلامی اعمال شده است. فتوای خمینی و دیگر سران مذهبی رژیم، مبنی بر شکنجه زندانیان تا حد مرگ، به ویژه در سال های نخست دهه شصت، آنچنان به شیوه ای رایج در زندان های جمهوری اسلامی مبدل شد، که بسیاری از زندانیان سیاسی از جمله رفقای کمونیست ما، در زیر شکنجه بازجویان مالیخولیایی رژیم جان باختند. انتشار اخبار شکنجه زندانیان سیاسی در سال شصت و بازتاب گسترده آن در میان توده ها، سازمان های سیاسی و مجامع بین المللی، آنچنان رژیم را به تکاپو واداشت که شخص خمینی راساً وارد میدان شد. او که خود فتوا دهنده و صادر کننده چنین حکم ضد انسانی علیه زندانیان بود، با وقاحت تمام نه فقط منکر وجود هر گونه شکنجه و شکنجه گر در زندان های

پاسخ به سئوالات

است و طبقه‌ای که پرچمدار ترقی و پیشرفت بشریت می‌باشد و در رأس این دوران قرار گرفته است، طبقه کارگر جهانی است.

در این دوران، وقوع انقلابات و جنگ‌ها ناگزیر است. تمام آنچه که به‌ویژه در طول قرن بیستم در جهان رخ داد، تائیدی بر همین واقعیت است. اگر جنگی رخ داده و یا قرار است رخ دهد، باید دید که این جنگ را چه طبقه و طبقاتی، در پی چه اهداف و مقاصدی بر افروخته یا قرار است بر افروزند. آنچه که به‌طور مشخص در اینجا مورد بحث است، بیشتر احتمالی است، میان دو دولت آمریکا و جمهوری اسلامی. در هر دو کشور مستثنا از این که یکی پیشرفته‌تر است و دیگری عقب‌مانده‌تر، طبقه حاکم، طبقه سرمایه‌دار است و دولت‌های حاکم بر این کشورها، پاسدار منافع طبقه سرمایه‌دار. وظیفه این دولت‌ها در انقیاد و اسارت نگهداشتن طبقه کارگر به منظور تامین منافع اقتصادی طبقه حاکم و بالاخره سد کردن راه پیشرفت و تکامل تاریخی بشریت است. این سیاست داخلی ارتجاعی، به عرصه بین‌المللی نیز بسط می‌یابد و به صورت یک سیاست خارجی ارتجاعی خود را نشان می‌دهد. چرا که سیاست خارجی هیچگاه نمی‌تواند جدا و منفک از سیاست داخلی باشد، بلکه همواره بسط و ادامه همان سیاست داخلی است. این سیاست در شرایط معینی شکل برخورد مسلحانه یا جنگ به خود می‌گیرد. لذا جنگ چیزی نیست که به یک لحظه در نتیجه حوادث اتفاقی رخ دهد، بلکه ادامه همان سیاست است به طریق دیگر و با وسایل دیگر.

وقتی که دو یا چند دولت ارتجاعی نتوانند منافع اقتصادی و سیاسی خود را که غالباً متضاد است، از طریق ابزارهای دیپلماتیک حل کنند، لاجرم در مرحله‌ای به ابزار و وسایل دیگر که در اینجا همانا جنگ است متوسل می‌شوند تا به جای مذاکره و گفتگو، امتیاز و تهدید، با توسل به زور، مسائل مورد اختلاف را حل کنند.

در منازعه‌ای به‌طور خاص، جمهوری اسلامی و دولت آمریکا، کسی شک و شبهه‌ای ندارد و هر انسانی با اندکی آگاهی به صراحت خواهد گفت که جنگ، از سوی امپریالیسم آمریکا ماهیتی ارتجاعی و خصولتی تعرضی و تجاوز کارانه دارد. گذشته از اهداف و مقاصد هر قدرت امپریالیست به‌طور کلی و امپریالیسم آمریکا به‌طور خاص، سازمان فدائیان (اقلیت) در تحلیل‌های سیاسی خود نشان داده است که امپریالیسم آمریکا در پی پایان دوران جنگ سرد، تلاش نموده است بر بازارها و منابع انرژی خاورمیانه سلطه انحصاری داشته باشد. با همین هدف نیز لشکرکشی نظامی به منطقه خاورمیانه و اشغال عراق را در پی اشغال افغانستان آغاز نمود. پس تا اینجا مسئله روشن است که آمریکا یک قدرت امپریالیستی جنگ‌طلب و توسعه‌طلب است. اما همین که نوبت به جمهوری اسلامی،

یعنی طرف دیگر این درگیری می‌رسد، برخی‌ها که حتا بر خود نام کمونیست و چپ هم گذاشته‌اند، دچار لکنت زبان می‌شوند و به انحاء مختلف سعی می‌کنند راهی و توجیهی برای حمایت و همدمی با رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران پیدا کنند و از دولت خودی دفاع کنند. از آنجایی که جمهوری اسلامی چنان ارتجاع عربی‌ست که کسی جرأت علم کردن خصلت مترقی برای آن را ندارد، از این رو به ناگزیر ناسیونالیسم‌شان را علنی می‌کنند. می‌گویند:

راست است که جمهوری اسلامی و طبقه حاکم بر ایران ارتجاعی‌ست، اما چون طرف دیگر این نزاع امپریالیسم آمریکاست و می‌خواهد میهن را اشغال کند، باید تا جایی که با امپریالیسم می‌جنگد و به آن ضربه وارد می‌آورد، موقتاً هم که شده از این مبارزه حمایت کرد و یا لاقلاً از مبارزه علیه آن دست برداشت. اما استدلال آنها از همان آغاز و از پایه پوچ و بی‌معناست. مبارزه علیه امپریالیسم معنای معینی دارد و ربطی به تضاد اسلام‌گرایان و آمریکا ندارد. امپریالیسم، سرمایه‌داری در مرحله انحصار و سیادت سرمایه مالی است. شالوده سلطه انحصار و سرمایه مالی، نظام سرمایه‌داری و مناسبات سرمایه‌داری است. لذا مبارزه علیه امپریالیسم، دیگر نمی‌تواند جدا از مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری باشد که امروز در تمام جهان مسلط است. در حالی که رژیم‌های اسلام‌گرا از نمونه جمهوری اسلامی و یا جنبش‌های اسلام‌گرا از نمونه طالبان، مخالفتی نه با سرمایه‌داری دارند و نه با سرمایه‌داری انحصاری. آنها علیه امپریالیسم نیستند، بلکه علیه مظاهر پیشرفت غرب اند. اینان مخالف آزادی‌های سیاسی و مدنی هستند. مخالف برابری حقوق زن و مردند.

مخالف جدائی دین از دولت اند و... اینان که خود محصول دوران زوال و گندیدگی نظام سرمایه‌داری جهانی‌اند، نه تنها ضد امپریالیست، حتا در همان معنای محدودی که زمانی استقلال سیاسی معنا می‌داد، نیستند، بلکه به تمام معنای کلمه مرتجع اند. خواهان بازگشت بشریت به عقب، به دوران سیاه قرون وسطا هستند، بنابر این با هیچ توجیهی نمی‌شود از آنها حمایت کرد، بلکه بالعکس در همه جا باید علیه آنها مبارزه کرد.

اکنون مشخص‌تر به مسئله ایران و جمهوری اسلامی بپردازیم. جمهوری اسلامی، نظام سیاسی پاسدار نظم سرمایه‌داری و منافع طبقه سرمایه‌دار حاکم است. لذا به لحاظ طبقاتی ماهیت آن روشن است و سیاست داخلی‌اش علیه توده‌های کارگر و زحمتکش است. اما جمهوری اسلامی یک دولت مذهبی نیز هست. استبداد مذهبی جزء جدائی ناپذیر این دولت بوده و هست. جمهوری اسلامی، تنها توده‌های کارگر را در اسارت و انقیاد و بی‌حقوقی قرار نداده، بلکه با سلب ابتدائی‌ترین حقوق انسانی عموم توده‌های مردم، اختناق، سرکوب و کشتار، عریان‌ترین شکل دیکتاتوری را بر ایران حاکم کرده است. این سیاست داخلی به غایت ارتجاعی، در خارج از مرزهای ایران و در عرصه بین‌المللی ادامه یافته و یکی از

جوانب آن حمایت و پشتیبانی از جنبش‌های ارتجاعی اسلامی منطقه به‌منظور پیشبرد سیاست توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی بوده است. لذا تقابل و برخورد دو سیاست توسعه‌طلبانه و هژمونی طلبانه امپریالیستی و پان‌اسلامیستی، اجتناب ناپذیر گردید. هر دو طرف درگیر در این نزاع می‌کوشند برای فریب توده‌های مردم و پنهان کردن مقاصد واقعی خود، این نزاع را حول مسئله هسته‌ای متمرکز کنند. از این روست که جمهوری اسلامی ادعا می‌کند که نزاع بر سر پیشرفت‌های علمی و فنی مردم ایران است که آمریکا می‌خواهد مانع از آن گردد و حال آن که دولت آمریکا نیز ادعا می‌کند خطر دست‌یابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای خطری برای مردم جهان است و باید جلو آن را گرفت.

بنابر این غنی‌سازی اورانیوم در ایران توجیه و بهانه‌ای شده است که هر دو دولت بر اصلی‌ترین اهداف و مقاصد خود که همانا توسعه‌طلبی و هژمونی طلبی است سر پوش بگذارند. این نزاع چنانچه نتواند با اهرم‌های سیاسی و دیپلماتیک حل گردد، تحت شرایط معینی می‌تواند به درگیری نظامی نیز بیانجامد. با این توضیحات روشن است که این جنگ، تنها از سوی امپریالیسم آمریکا ارتجاعی و توسعه‌طلبانه نیست، بلکه از سوی جمهوری اسلامی نیز جنگی ارتجاعی و توسعه‌طلبانه است. این جنگ، جنگی ارتجاعی در خدمت مقاصد و اهداف اقتصادی و سیاسی طبقات حاکم در ایران و آمریکا خواهد بود و هیچ ربطی به منافع و خواست توده‌های کارگر و زحمتکش در ایران و آمریکا ندارد. بالعکس علیه توده‌های زحمتکش مردم هر دو کشور است.

وظیفه ما کمونیست‌ها این است که ماهیت واقعی این تضاد و درگیری را هرچه بیشتر برای توده‌های کارگر و زحمتکش توضیح دهیم و از توده‌های مردم بخواهیم که در هر گونه جنگ احتمالی میان این دولت ارتجاعی شرکت نکنند. ما باید از توده‌های وسیع مردمی که هم اکنون با ایران و عراق، آگاهی‌های قابل ملاحظه‌ای نسبت به چنین جنگ‌هایی به دست آورده‌اند، بخواهیم که چنانچه مرتجعین این جنگ را آغاز کردند، با سرنگونی دولت خودی، این جنگ را به انقلاب تبدیل کنند. این یک انقلاب اجتماعی کارگری خواهد بود که نه فقط طبقه سرمایه‌دار حاکم را از اریکه قدرت به زیر می‌کند، بلکه ضربه‌ای جدی به امپریالیسم و جهان سرمایه‌داری خواهد بود. اگر طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش ایران، در شرایط جنگ به این انقلاب روی نیاورند، مردم ایران با فجایعی وحشتناک‌تر از دوران جنگ ۸ ساله روبرو خواهند شد. اما نه فقط، مسئله جنگ که اکنون صرفاً به‌عنوان یک احتمال ضعیف از آن یاد می‌شود، بلکه مجموعه وضعیت اقتصادی - سیاسی، وخامت شرایط مادی و معیشتی توده‌های مردم ایران، بی‌حقوقی سیاسی، رشد روزافزون نارضایتی، اعتراض و مبارزه توده‌ای، بحران‌های اقتصادی و سیاسی که رژیم

پاسخ به سئوالات

با آنها روبروست، تمام این واقعیت‌های عینی، مسئله انقلاب را به یک مسئله مبرم و جدی در ایران تبدیل کرده است. نقطه ضعف در این میان، ضعف تشکل طبقه کارگر و پراکندگی صفوف کمونیست‌های ایران است. این خود روشن می‌سازد که فوری‌ترین و عمده‌ترین وظیفه کمونیست‌ها چیست. تلاش برای سازماندهی و ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران، وظیفه همیشگی کمونیست‌هاست. این وظیفه در اوضاع سیاسی کنونی که تدارک سیاسی و بسیج توده‌ای مبرم‌تر از هر زمان دیگر است، از اهمیتی به مراتب فراتر از یک وظیفه دائمی و همیشگی برخوردار است. پوشیده نیست که اگر بحران سیاسی به درجه‌ای از رشد و رسیدگی خود برسد که طبقه کارگر به اشکال عالی‌تری از مبارزه روی آورد و مثلاً اعتصاب عمومی سیاسی را در دستور کار قرار دهد، فرصت‌ها و شکل‌های نوینی برای تشکل طبقه کارگر و تمرکز قدرت آن پدید خواهد آمد. اما اگر طبقه کارگر به آن درجه از آگاهی و تشکل دست نیافته باشد که خود را به‌عنوان یک طبقه در سازمان سیاسی طبقاتی مختص خود، متشکل ساخته باشد، باز هم با خطرات جدی روبروست. از هر جهت که به مسئله نگاه کنیم، مبرم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه کمونیست‌ها، تلاش برای سازماندهی و ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران است.

اما در پاسخ به سئوال مربوط به دهقانان، باید توضیح دهیم که در برنامه سازمان ما بخشی به این مسئله اختصاص یافته و سیاست سازمان را در این مورد مشخص کرده است، سازمان این برنامه را تبلیغ و ترویج می‌کند. معجزاً همان‌گونه که در عنوان این بخش از برنامه آمده است، بیشتر از زحمتکشان روستا نام برده می‌شود تا دهقانان. چون در واقعیت امر نزدیک به نیم قرن پس از اصلاحات ارضی شاه و تفکیک و تجزیه طبقاتی که در میان دهقانان رخ داده است، دیگر نمی‌توان به‌طور کلی از دهقانان سخن گفت. بخشی از این دهقانان که از حمایت‌های وسیع

جمهوری اسلامی هم برخوردارند و پایگاه عمده آن را در روستاها تشکیل می‌دهند، دهقانان مرفه‌اند. قشر دیگری از این دهقانان، قطعه زمینی از آن خود دارند و با کار خانوادگی‌شان زندگی خود را تأمین می‌کنند.

دهقانانی هم هستند که حتا با وجود داشتن قطعه زمینی کوچک، قادر به تأمین زندگی‌شان نیستند و به ناگزیر چند ماهی از سال را به شکل کارگر مزد بگیر در همان روستاها و یا شهرها کار می‌کنند. همه این‌ها را نمی‌شود در یک سبد ریخت و تحت عنوان یک کلیت به نام دهقان مورد خطاب قرار داد. حالا گذشته از مناطق بسیار عقب‌مانده، ما عموماً در روستاها نیز از یک سو با بورژوازی ده و کارگران کشاورزی روبه‌رو هستیم و این کارگران یا برای دهقانان مرفه یا مؤسسات کشاورزی و دامپروری بزرگ سرمایه‌داری کار می‌کنند و از سوی دیگر با دهقانان فقیر و میانه‌حال. ما از این گروه، به‌عنوان زحمتکشان روستا نام می‌بریم و آنها را متحد طبقه کارگر می‌دانیم. لذا از مبارزات و مطالبات آنها، مادام که خصالتی دمکراتیک و انقلابی دارند، دفاع می‌کنیم. معجزاً یک مسئله به جای خود باقی‌ست. اساس کار شهرهاست و طبقه کارگر.

سئوال دیگری هم در مورد کنفرانس‌های سازمان مطرح شده بود که پیش از این نیز یکبار قبلاً نشریه کار به آن پاسخ داده بود. در اینجا اشاره کنیم که بر طبق اساسنامه سازمان فدائیان (اقلیت) هر کنگره سازمانی باید با حضور نمایندگان کمیته‌های منطقه‌ای، کمیته‌های ویژه و غیره برگزار شود. کنفرانس اول سازمان تصمیم گرفت که مادام شرایط تشکل کنگره، بر طبق ضوابط مذکور در اساسنامه وجود نداشته باشد، بلکه تمام اعضاء باید حضور پیدا کنند، سازمان، به جای کنگره، هر دو سال یکبار، کنفرانسی متشکل از تمام اعضاء برگزار خواهد کرد. بنابراین این مادام که این تصمیم به قوت خود باقی‌ست، عالی‌ترین ارگان سازمان ما، کنفرانس خواهد بود که از قدرت تصمیم‌گیری برای تعیین خط‌مشی سیاسی سازمان، تاکتیک‌ها، مسائل برنامه‌ای و اساسنامه‌ای و انتخاب رهبری سازمان برخوردار خواهد بود.

مبارزات کارگران مصر برای زندگی بهتر

مستقل کارگران بدل خواهند شد. هم اکنون در برخی کارخانه‌های صنایع بافندگی، کمیته‌های اعتصاب کارگران به "اتحادیه کارگران" تبدیل شده‌اند. این خود نشان می‌دهد که طبقه کارگر مصر مصممانه برای ایجاد تشکل‌های مستقل خود در ابعادی سراسری تلاش خواهد کرد و موانع را کنار خواهد زد. مهم‌ترین این موانع، گذشته از محدودیت‌های متعددی که رژیم سرکوبگر حاکم ایجاد نموده، وجود تشکل‌های زرد وابسته به دولت است. اگر در اینجا هیچ تشکل کارگری از پیش وجود نمی‌داشت، شاید کار کمی آسانتر بود، اما اکنون کارگران مجبورند همزمان با تلاش برای ایجاد تشکلات مستقل خود، ماهیت ضد کارگری اتحادیه‌های وابسته به دولت را نیز افشاء کنند. روند عینی مبارزات کارگران به روشنی نشانگر این واقعیت است که سازمان یابی مستقل کارگران از دل مبارزه علیه نفوذ اتحادیه‌های دولتی بیرون خواهد آمد. اعتراضاتی که در گذشته حداکثر یک روز طول می‌کشید، اکنون، با ارتقاء آگاهی و روحیه مبارزه و مقاومت کارگران، گاهی چند روز، گاهی چند هفته و گاهی هم ماهها به طول انجامیده و هر پیروزی کوچک، راه طرح مطالبات بیشتر و وسیع‌تر از سوی کارگران را هموار نموده است. خواست‌های کارگران نیز، برغم اقتصادی بودن آنها در اغلب موارد، به دلیل برخورد با ماشین سرکوب رژیم حاکم، رنگ و بوی سیاسی گرفته است. در حالیکه جنبش ناراضیاتی افسار متوسط در خیابان‌ها و جنبش‌ها به دست پلیس در هم کوبیده شده، جنبش کارگری مصر با ابتکار عمل و اراده انقلابی، عملاً محدودیت‌های رژیم را در هم شکسته است. برغم ممنوعیت هر گونه اعتصاب، کارگران هر زمان که خواستند اتوریته حاکم را زیر پا گذاشته و دست به اعتصاب زده‌اند. یکی از خود ویژگی فعال کارگران زن در این مبارزات است. اعتصاب پیروزمند بافندگان غزل‌المحله با ابتکار کارگران زن آغاز شد. این کارگران نقش فعالی در برپائی و رهبری اعتراضات توده‌ای ماههای اخیر علیه گرانی نان و دیگر مواد غذایی بر عهده داشته‌اند. این نیز انعکاسی از رشد بی‌وقفه آگاهی طبقاتی و سازمان‌یابی در میان کارگران است. تجربه این سال‌ها، کارپایه نسل جدید کارگرانی خواهد بود که با هدف بهبود شرایط کار و زندگی خود، پا به میدان مبارزه طبقاتی می‌گذارند. سازمان‌یابی کارگران و برپائی تشکلات مستقل کارگری، چالش پیش روی جنبش کارگران مصر است که مبارزه برای تحقق آن بی‌وقفه ادامه خواهد یافت.

لاپوشانی قتل‌های سریالی زنان

رها کرد. وی در دادگاه به دفاع از اقدام جنایتکارانه‌ی خود پرداخت و گفت: "من با خفه کردن زنان خیابانی وظیفه مذهبی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام داده‌ام". مشابه این رشته قتل‌ها در کرمان توسط بسیجیان صورت گرفت.

چه عواملان قتل‌های سریالی زنانی که اجسادشان در نقاط مختلف کرج رها شده است، معرفی و مجازات شوند و چه این مساله همچنان مسکوت گذارده شود، در این واقعیت تغییری نمی‌دهد که حکومت اسلامی به مثابه سازمانده، مبلغ و مجری اعمال خشونت بر زنان، متهم اول این پرونده و پرونده‌های مشابهی است که روزمره از زنان قربانی می‌گیرد.

به تن فروشی هستند. زنان تن فروش قربانیان مستقیم نظام اقتصادی و سیاسی حاکم‌اند. این نظام آنان را به تن‌فروشی سوق می‌دهد، اما زمانی که برای تأمین زندگی خود و خانواده‌شان به روسپیگری می‌پردازند، فرهنگ ریاکارانه‌ی حاکم، قوانین ضد زن و مجریان این قوانین و حزب‌الهی‌هایی که زن را عامل فساد و تباهی مردان می‌دانند، به شنیع‌ترین شکل ممکن این زنان را محکوم می‌کنند و حتا آنان را به قتل می‌رسانند. سعید حنایی، که بعدها به قاتل عنکبوتی شهرت یافت، از مرداد هفتاد و نه تا مرداد سال هشتاد، شانزده زن تن‌فروش را پس از برقراری ارتباط جنسی با آنان به قتل رساند و اجسادشان را در بیابان‌های اطراف شهر مشهد

زنده باد سوسیالیسم

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

رفقا و دوستان می‌توانند از طریق ای میل فوق با نشریه کار تماس بگیرند و برای آن نامه و مطلب بفرستند.

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 529 July 2008

پاسخ به سئوالات

چند سوال پیرامون مواضع سازمان در مورد جنگ، وظیفه کمونیست‌های ایران، شیوه برخورد به مسئله دهقانان و نیز سنوالی در مورد کنفرانس‌های سازمان به نشریه کار ارسال شده است که در این شماره مختصراً به آنها پاسخ داده خواهد شد.

س- در صورت حمله آمریکا به ایران آیا کمونیست‌ها می‌توانند با کنار گذاردن موقتی تضادشان با رژیم، علیه امپریالیسم بجنگند یا این که باید در جبهه‌ای مستقل بر ضد رژیم جنایتکار و امپریالیسم هر دو به نبرد برخیزند؟ در این صورت آیا مشکل جنگیدن در دو جبهه پیش نمی‌آید؟ این مشکل را از لحاظ تئوریک (به‌ویژه تجربه حزب چین و آموزش‌های مائو) و عملی چگونه می‌توان حل کرد؟ آیا شما موافق این استدلال هستید که چون طالبان به امپریالیسم آمریکا ضربه می‌زند، بنا براین باید از آنها پشتیبانی کرد؟ آیا به نظر شما پشتیبانی استالین از امیر افغانستان در اصول لنینیسم صحیح و منطبق با لنینیسم است؟ در حال حاضر وظیفه عمده میرم کمونیست‌های ایران چیست؟ چرا سازمان در نوشته‌ها و تبلیغات خود نامی از دهقانان نمی‌برد؟ چرا سازمان کنفرانس را جایگزین کنگره، به عنوان عالی‌ترین ارگان سازمان کرده است؟

ج - سند سیاسی مصوب کنفرانس یازدهم سازمان که در نشریه کار شماره ۵۲۱-۵۲۰ انتشار یافته است، کمترین ابهامی باقی نگذاشته که موضع سازمان فدائیان (اقلیت) در قبال جنگ احتمالی چیست. در این سند گفته شده است: «ما تحت هر شرایطی از مشی انقلابی آزموده شده کارگری دفاع می‌کنیم. شعار ما خطاب به توده‌های مردم ایران چنین خواهد بود: "جنگ را

به انقلاب تبدیل کنید" ما از توده‌های کارگر و زحمتکش می‌خواهیم که دولت خودی را سرنگون کنند. پس تقدم تاکتیکی در استراتژی ما، مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب اجتماعی کارگری است.» بنابر این روشن است که از دیدگاه سازمان فدائیان (اقلیت) موضع کمونیست‌ها چه باید باشد و اساساً هر جریانی که بخواهد به بهانه مبارزه علیه امپریالیسم دست در دست رژیم بگذارد، یا آنگونه که در سنوال مطرح شده است تضادش را با رژیم موقتاً کنار بگذارد، کمونیست نخواهد بود. در شماره ۵۱۵ نشریه کار، نیمه دوم آذر ماه، در مقاله‌ای با عنوان "مسئله جنگ و صلح، جنگ و انقلاب" مبسوط‌تر این مسئله توضیح داده شده و در همان مقاله نیز پاسخی به این سؤال داده شده است که چرا انقلاب اجتماعی کارگری، در همان حال که سرنگونی فوری طبقه حاکم را در ایران هدف قرار می‌دهد، مبارزه‌ای علیه امپریالیسم است و چرا معضل جنگیدن در دو جبهه را در یک جبهه حل کرده است.

این که اساساً جنگی در خواهد گرفت یا نه، در مقالات متعددی که در نشریه کار به چاپ رسیده، مورد بحث قرار گرفته است. اما با فرض احتمال چنین روی دادی، مسئله برای یک سازمان مارکسیست - لنینیست، ارزیابی و موضع‌گیری در قبال چنین جنگی، از موضع طبقه کارگر بر مبنای روش علمی مارکسیسم است. این که مائو یا استالین چه گفته‌اند و چه کرده‌اند، شاید برای یک سازمان مائوئیست، مبنایی برای نتیجه‌گیری و عمل شان باشند. اما برای یک سازمان مارکسیست - لنینیست مسئله به این شکل مطرح است که روش برخورد درست به مسئله جنگ بر طبق نظرات مارکس و انگلس و لنین چیست؟ این روش علمی به ما می‌آموزد که در ارزیابی هر جنگی باید ماهیت و خصلت آن را در ارتباط با یک دوران تاریخی معین، روشن ساخت. ما در دورانی از تاریخ بشریت به سر می‌بریم که از سال‌ها پیش، بورژوازی در سراسر جهان به یک طبقه ارتجاعی و زائد تاریخی تبدیل شده

در صفحه ۶

رادیو دمکراسی شورایی

رادیو دمکراسی شورایی، روزهای یکشنبه، سه‌شنبه، پنجشنبه و جمعه‌ی هر هفته، از ساعت ۹ / ۵ تا ۱۰ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می‌شود.

برنامه‌های صدای دمکراسی شورایی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورایی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می‌شود.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی